بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 اسفند 1392.

آن مطلبی که در مورد کامل الزیارات عرض می کردم که این اعتذار از این است که اگر احیانا کسی یک چیزی دید به تقصیر و اینها نسبت ندهد، شبیه این غیر از مطالبی که قبلا گفتم در مقدمه فهرست و مقدمه رجال شیخ. در مقدمه نهج البلاغه هم هست. سید رضی لا ادعی مع ذلک انّی احیط و بأقطار جمیع کلامه علیه السلام یک عبارت مفصلی دارد که خلاصه نگویید که من کوتاهی کردم و امثال اینها. در مقدمه استبصار هم هست. در اینکه حالا در مقدمه اش نیست ظاهرا این در مقدمه مشیخه استبصار هست. فإنّی لا ادّعی انّی احیط العلم بجمیع ما روی فی، خیلی عبارتش شبیه کامل الزیارات است

فإني لا أدّعي أني أحيط العلم بجميع ما روي في هذا الفن، لأن كتب أصحابنا رضي اللّه عنهم المصنفة و الأصول المدوّنة في هذا الباب كثيرة جدا، و ربما يكون قد شذ منها شي‌ء لم أظفر به فإن وقع عليها إنسان لا ينسبني إلى التقصير أو التعمد، فإن على كل إنسان ما يقدر عليه و يبلغ جهده و طاقته و قدرته،

این هم این عبارت. احتمالا حالا بگردیم شبیه این در عبارت های چیز های دیگر هم پیدا شود من دنبال چیزهای دیگر می گشتم اینها را از جهت

سؤال:

پاسخ: خب بحث سر این بود که یکی از شواهد وثاقت یزید کناسی وقوع در کتب مفتی به هست. این عبارت حاج آقا را خواندیم حاج آقا در ضمن به تهذیب و اینکه مرحوم شیخ در تهذیب مناقشه نکرده اند در یزید کناسی و فقط در تأویل این روایت صحبت کرده اند، به آن هم در این بحث اشاره کرده بودند. من خواستم یک مطلب کلی تر نبال کنیم که اصلا هذیب آیا جزو کتب مفتی به هست یا نیست در این استدلالات دخالت دارد. در مورد تهذیب یک اشاره ای به سبک نگارش مرحوم شیخ در تهذیب بشود بد نیست. مرحوم شیخ ابتدائا کتاب تهذیب را به عنوان شرح رساله مقنعه شیخ مفید آغاز می کند. و بنای او هم این بوده است که هر مسئله مسئله ذکر کند و استدلال کند بر کل مسئلهٍ در مرحله اول با ادله قطعیه و در مرحله بعد با احادیث اصحابنا المشهور فی ذلک استدلال کند اگر روایت معارضی بود روایت معارض را بیاورد و بین روایت معارض و روایت قبلی جمع کند و بعد از اینکه اینها را با هم جمع می کند و اینها یک شاهد جمعی هم برای این مطلبش می آورد. در نتیجه احادیث کتاب سه قسم می شوند. یک قسم ادله یک قسم معارضات یک قسم شاهد جمع بعد ایشان می بیند که بخواهد به این سبک ادامه دهد کتاب خیلی طولانی شود از سبک اولیه اش عدول می کند سعی می کند که هر چه روایت هست همه روایات را بیاورد و دیگر مقیّد به متن مقنعه نباشد خب بر می گردد در آن باب های قبلی که مقید به مقنعه بوده است روایت هایی را که نیاورده بوده است آنها را در باب زیادات می آورد. این است که پنج جلد اول تهذیب باب هایی دارد به نام باب زیادات که تمام روایت های دیگر را در آن باب ها ذکر کرده است ولی از جلد پنجم به بعد دیگر باب زیادات ندارد احتمالا آن قسم بعدی ای بوده است که ایشان دنبال کرده است البته مرحوم شیخ چندین مرحله در تألیفش حالا نمی خواهم وارد تمام مراحلش بشوم ولی به هر حال از بعد از جلد پنجم گویا بنا بر استقصا داشته است و بازگشته است و آن روایت هایی را که نیاورده است آن باب ها را در آن روایات گنجانده است خب اینجا این یک کلیت سبک تألیف تهذیب است. ما یک بحث در مورد آن روایت هایی هست که به آن ساختار به اصطلاح دلیل و فتوا و به اصطلاح به آن ساختار سه گانه در آن قالب سه گانه روایاتی که ادله هستند روایاتی که متعارض هستند و روایاتی که شاهد جمع هستند، یکی در آن ساختار می خواهیم صحبت کنیم که آیا شیخ به اینها فتوا می دهد یا نمی دهد یکی هم روایت های دیگری که در آن ساختار قرار ندارند و حالا یا در باب زیادات هستند یا در بعضی از باب های دیگر هم همه باب ها اینگونه نیست که شرح مقنعه باشد. ساختارش گاهی اوقات به هر حال تغییر کرده است. در مورد انها ببینیم آیا شیخ به اینها فتوا می دهد یا خیر. خب در مورد روایاتی که ادله هستند که خب روشن است که به آن فتوا می دهد دیگر اصلا ادله فتواهای ایشان است. روایت هایی که به عنوان معارض ذکر می شود خب ممکن است بگوییم که اگر ایشان مناقشه سندی نکند، معنایش این است که آن روایت را از جهت سندی تام می دانسته است. ولی این مطلب ظاهرا درست نیست. چون مرحوم شیخ من حالا عبارت مرحوم شیخ را می خوانم، در مورد همین روایت متعارض خب ایشان ابتدا در مقدمه تهذیب ذکر می کند که من هر مسئله می خواهم ذکر کنم و استدلالاتش را ذکر می کند که ابتدائا ادله قطعی و بعد آیا آیات قرآن و سنت قطعیه

ثُمَّ أَذْكُرَ بَعْدَ ذَلِكَ مَا وَرَدَ مِنْ أَحَادِيثِ أَصْحَابِنَا الْمَشْهُورَةِ فِي ذَلِكَ وَ أَنْظُرَ فِيمَا وَرَدَ بَعْدَ ذَلِكَ مِمَّا يُنَافِيهَا وَ يُضَادُّهَا وَ أُبَيِّنَ الْوَجْهَ فِيهَا إِمَّا بِتَأْوِيلٍ أَجْمَعُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهَا أَوْ أَذْكُرَ وَجْهَ الْفَسَادِ فِيهَا إِمَّا مِنْ ضَعْفِ إِسْنَادِهَا أَوْ عَمَلِ الْعِصَابَةِ بِخِلَافِ مُتَضَمَّنِهَا

بعد یک توضیحاتی می گوید که اگر نبود چه کار کنیم یک بحث هایی دارد در ادامه اش می گوید که

وَ مَهْمَا تَمَكَّنْتُ مِنْ تَأْوِيلِ بَعْضِ‌ الْأَحَادِيثِ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَطْعُنَ فِي إِسْنَادِهَا فَإِنِّي لَا أَتَعَدَّاهُ

اگر بتوانم با جمع عرفی و تأویل مشکل تعارض را حل کنم دیگر وارد بحث طعنه در اسناد نمی شود. چون طعنه در اسناد در مرحله بعد قرار دارد. بنابر این ممکن است یک سند یک روایت را هم معتبر نداند روایتی که به عنوان معارض آورده است ولی چون تأویل و وجه جمع بین اون و روایت دیگر می دیده است نیازی ندیده باشد به اینکه ضعف سندش را ذکر کند. احتمال می دهم که ایشان جاهایی ضعف سند را ذکر می کند که خیلی به آن تأویل دل قرص نباشد بعضی از جاها هم تأویل می کند هم به اصطلاح در سند وارد می کند. فکر می کنم که جاهایی که خیلی نسبت به آن تأویل دل قرص نیست بحث چیز را ذکر می کند. طعنه در اسناد را هم ذکر می کند. بنابر این مجرد عدم طعن در اسناد شاهد این باشد که شیخ آن سندش را غیر حالا غیر مطعون می دانسته است. تازه غیر مطعون دانستن هم غیر از صحیح دانستن است. ممکن است یک روایتی مطعون نباشد ولی صحیح هم نباشد. مطعون یعنی کسی که راوی هایش ضعیف باشند و مضعّف باشند اما از جاهایی که راوی هایش شناخته شده نباشند اینجا من هیچ جا ندیده ام حالا جاهایی که راوی ها مرسل هستند آنجا خب مناقشه می کند ولی راوی ای که مشخص باشد یک جایی بگوید که این راوی مجهول الحال است امثال اینها یادم نمی آید در کل تهذیب جایی مرحوم شیخ یک همچین مناقشه ای در سند کرده باشد. زیاد می گوید مثلا راوی ضعیف است راوی نمی دانم کذاب است نمی دانم غیر قابل اعتماد است امثال این جور چیزها را می گوید اما اینکه راوی را نمی شناسیم چه کسی است و چه هست و امثال اینها در غیر روایت مرسل من ندیده ام. روایت مرسل می گوید این مرسل است و یجوز ان یکون راویه غیر ثقه امثال اینها، این تعبیرات در مرسلات هست اما در غیر مرسلات در راوی های معیّن یادم نمی آید که جایی ایشان به اصطلاح مجهول الحال بودن راوی اشاره کرده باشد. خب بگذریم بنابر این روایت های معارض هم نمی شود به عنوان روایت های مفتی به یعنی روایت هایی که شیخ صلاحیّت افتا به آنها را قبول داشته باشد و صحیح الاسناد بداند. اما روایت های شاهد جمع که دسته سوم هستند هم ممکن است اینها به هر حال شیخ می خواهد به وسیله اینها بین دو تا دسته روایت جمع کند علی القاعده باید آنها را حجّت بداند و شایسته افتاء بداند. ولی توضیحی ایشان در مورد علت آوردن روایت شاهد جمع می دهد آن توضیح مشکل می کند که این روایت را ما روایت های معتبر سندی در نزد شیخ بگیریم. ایشان می گوید که و اجتهد بعد از آن عبارتی که نقل کردم این عبارت را دارد

وَ أَجْتَهِدُ أَنْ أَرْوِيَ فِي مَعْنَى مَا أَتَأَوَّلُ الْحَدِيثَ عَلَيْهِ حَدِيثاً آخَرَ يَتَضَمَّنُ ذَلِكَ الْمَعْنَى إِمَّا مِنْ صَرِيحِهِ أَوْ فَحْوَاهُ حَتَّى أَكُونَ عَامِلًا عَلَى الْفُتْيَا وَ التَّأْوِيلِ بِالْأَثَرِ وَ إِنْ كَانَ هَذَا مِمَّا لَا يَجِبُ عَلَيْنَا لَكِنَّهُ مِمَّا يُؤْنَسَ بِالتَّمَسُّكِ بِالْأَحَادِيثِ

برای اینکه به هر حال انس با کسانی که مأنوس با احادیث هستند و امثال اینها با احادیث به این تأویلات بیشتر دل گرم شوند، واجب نیست ولی یک چیز خوبی است و یک چیز استحبابی و به عنوان مؤید و امثال اینها شاهد جمع ها را می آورد. اگر به عنوان مؤید بخواهد ذکر کند نیازی نیست که مؤید ها و آن چیز هایی که به عنوان مما یؤنس بها خلاصه هستند از جهت سندی معتبر باشد. این دسته سوم هم مشکل است که ما بگوییم که به اینها شیخ صلاحیت افتا به آنها را قبول دارد. اما آن جاهایی که در آن ترتیب های سه گانه هم نیست آنجا هم مشکل است که بگوییم که شیخ اینها را می گوید که صالح بر آنها هستند. شیخ اینها را مجموعه روایاتی که در مسئله است را می خواهد جمع آوری کند در مقدمه مشیخه تهذیب است یا یک جای دیگر ایشان می گوید که من تمام روایات اصحاب را جمع کردم و امیدوارم که جز شاذ نادر الا شیءٌ یثیر شاإ نادر چیزی از دست من فوت نشده باشد. بنابر این هدف نهایی شیخ در تألیف تهذیب جامع نگاری است. آن نکته ای که تقسیم بندی ای که عرض می کردم بین جامع نگاری و معتبر نگاری، خیلی روشن نیست که شیخ در سدد معتبر نگاری به آن معنا باشد. البته می گویم آنهایی که به عنوان استدلال می گوید خب طبیعتا آنها را معتبر می داند که به آنها استدلال می کند ولی کلّیّت کتاب آن هدفی که در نهایت دنبال می کند، آنها را مشکل هست که ما بگوییم که به آنها فتوا میدهد. این توضیحی در مورد تهذیب.

سؤال:

پاسخ: نه همه جا فتوا ذکر نمی کند یعنی بعضی باب ها اصلافتوایی را ذکر نمی کند بیاورد این در این قسمت این قسمت اول کتاب است. اول کتاب بنا داشته است که فتواها را بیاورد. بعد عوض شده است این عبارت عبارت مقدمه تهذیب بود مقدمه تهذیب را قبل از تألیف نوشته است. بعد از تألیف در مقدمه مشیخه می گوید که من از این روش عدول کرد. روشم را تغییر دادم روش دیگری را دنبال کردم در آن روش می خواسته است که همه احادیث را بیاورد. المتفق منها و المختلف من حالا نیاوردم عبارت مقدمه تهذیب و مقدمه استبصار را مراجعه کنید آنجا عبارتش واضح است که ایشان می گوید که من از آن سبک اولیه ای که بنا داشتم عدول کردم انشاء الله اگر خدا توفیق دهد و فرصت پیدا کنم برگردم به همان سبک اولیه ای که دنبال کردم مطالب را دنبال کنم. جلد اول به خصوص جلد اول تهذیب خیلی مفصل است. خیلی هم جالب است بحث های عالمانه ای که در جلد اول تهذیب هست بحث های بسیار عمیقی است و خیلی مایه تعجب است شیخ موقع نوشتن تهذیب به اصطلاح یک چیزی زیر سی سال داشته است. چون موقع وفات مرحوم شیخ مفید که این کتاب در حیات شیخ مفید نوشته شده است مرحوم شیخ 28 سالش بوده است. 385 ولادت شیخ طوسی است 413 وفات شیخ مفید است. 28 ساله بوده است که شیخ مفید از دنیا رفته است و جلد اول را که قسمت اصلی کتاب آن هست و امثال اینها در زمان شیخ مفید نوشته است و خیلی هم عالمانه نوشته است. خیلی جلد اول جالب است اصلا مدل کار بحث و خیلی بالا پایین می کند مطالب را. می گویم حد اکثر 28 سالش بوده است موقع تألیف این کتاب. احتمالا خب بعدا دیگر شیخ مفید که از دنیا می رود مسئولیت هایی که متوجه شیخ می شود خیلی بیشتر می شود و

سؤال:

پاسخ: جلد اول عرض کردم دو قسمت دارد. یک قسمت، قسمت های اصلی و یک قسمت زیاداتش است. زیاداتش را بعدا اضافه کرده است. آن قسمت های اصلی اش هم همان سه قسمی که عرض کردم ادله شاهد جمع و متعارضات شاهد جمع. نسبت به ادله همین جور است. نسبت به ادله در سایر جلد هایش هم همین را می گوییم ما. نمی خواهیم بگوییم حتی جلد های آخر هم اگر ثابت باشد یک فتوا آورده است ذیلش دلیل آورده است همین مطلب هست. در کل کتاب حالا در کتاب نکاح به خصوص باز هم همان چارچوب متن مقنعه را می آورد شرح می کند و امثال اینها. گویا ترتیب کتاب به ترتیب چیز نبوده است. چون مثلا کتاب نکاح را هنوز همان چارچوب شرح مقنعه در آن حفظ شده است. احتمال می دهم که کتاب نکاح را زودتر از کتاب های دیگر نوشته است چون چارچوب آن همان چارچوب اولیه است. عرض کردم آن چارچوب اولیه نسبت به چیزهایش نسبت به روایات ادله اش همین جور است آنها را شاهد دلیل می دانسته است ولی نسبت به معارضات و شاهد جمع ها معارضات که توضیحش را عرض کردم شاهد جمع هم به عنوان مؤید ذکر می کند. چون به عنوان مؤید ذکر می کند نه به عنوان دلیل، آن مشکل است که آنها را ما بپذیریم که ایشان به آن فتوا می دهد. خب این یک بحث صغروی در مورد کتب مفتی به ها. اما بحث های کبروی ای که در مورد این هست. بحث اول قاعده اکثار روایت اجلا هست. در مورد اینکه اجلا چقدر از یزید کناسی روایت کرده اند مجموعا من کل روایت های یزید کناسی را بررسی کردم و با حذف مکرّرات 13 روایت کلا من پیدا کرد. از این 13 تا روایت 6 روایتش را ابو ایوب خراز نقل می کند حالا آدرس هایش اینجا هست عیب ندارد حالا آدرس هایش را هم سریع بگویم. روایت اول کافی جلد 3 صفحه 260 حدیث 38. دومی کافی جلد 6 صفحه 82 روایت 32 نقل از او در تهذیب جلد 8 صفحه 72 روایت سوم کافی جلد 6 صفحه 161 حدیث 34. و همین روایت در تهذیب جلد 8 صفحه 16 و همچنین در فقیه با تعبیر برید بن معاویه همان روایت برید بن معاویه که گفتیم همین است. چهارمی کافی جلد 7 صفحه 192 حدیث 2 و تهذیب جلد 10 صفحه 20 و در تهذیب جلد 4 صفحه 36 حدیث 5028 نقل کرده است. عن ابی ایوب در آن سقط شده است. روایت پنجم کافی جلد 7 صفحه 198 حدیث 2 و در تهذیب جلد 10 صفحه 38. حالا رقم های تهذیب را من ننوشتم بعدا تکمیلش کنید. بعدی اش روایت ششم تهذیب جلد 7 رقم 382 صفحه 20. و البته در ذیل آن یک متن خیلی مفصلی را نقل کرده است و می گوید

وَ هَذِهِ الزِّيَادَةُ وَجَدْتُهَا فِي كِتَابِ الْمَشِيخَةِ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ

البته این روایاتی که می گوییم بعضی هایش روایت خیلی مفصلی هم هست مثل همین روایت ششم که روایت مفصلی هست. اینها ابی ایوب خراز راوی اش است. پنج تا هم هشام بن سالم راوی اش است. کافی جلد 1 صفحه 382 روایت 1. که همین روایت در قصص الانبیاء راوندی صفحه 266 رقم 307 وارد شده است. قطعه ای از این روایت در کمال الدین صفحه 233 رقم 39 وارد شده است. روایت دوم کافی جلد 5 صفحه 416 روایت 9 هست. این روایت را همان روایت جالبی بود که قبلا عرض کردم که روایت جالبی است از جهاتی. بد نیست که من بخوانم چون عنایتی دارم از غیر از آن جهت جالبش آن این است که می گوید که

إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَقَالَ لِي أُحِبُّ أَنْ تَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ تَقُولَ لَهُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً قَدْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ يُلَاعِبُ أُمَّهَا وَ يُقَبِّلُهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ أَفْضَى إِلَيْهَا قَالَ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لِي كَذَبَ مُرْهُ فَلْيُفَارِقْهَا

تا می گوید رفتم آنجا به او گفتم و اون به خدا قسم که انکار هم نکرد و زنش را رها کرد و تا آخر روایت. این روایت یک نکته ای در آن هست ولو راوی اش خودش هست این است که اولا می گوید رجلا من اصحابنا از آن می آمدند سؤال می کردند که برو از امام علیه السلام مسئله بپرس بیا مسئله را به ما بگو. و امام علیه السلام هم تعبیرش این است که مره فلیفارغها. به او دستور بده که زنت را طلاق بده. یعنی یک نوع جنبه ای گویا چیزی داشته است که یک آمریتی داشته است می توانسته است که به افراد امر کند و دستور دهد و امام هم می گوید که به او دستور بده که خلاصه

سؤال:

پاسخ: نه ولو به اعتبار امام ولی به هر حال به هر کسی نمی گویند مره، برو دستور بده و امثال اینها. این مره یک عنوانی است باید یک شخصیت و یک چیزی داشته باشد. این را برای این جهت می گویم چون یک عبارت هایی بعدا ذکر می کنیم که از آنها استفاده می شود دارقطنی در مورد برید کناسی، یزید کناسی را به عنوان برید ذکر کرده است. می گوید شیخٌ من شیوخ الشیعه. و از نحوه چیزهایش هم به دست می آید که از شیوخ شیعه بوده است و از کسانی بوده از شخصیت های برجسته ای بوده است که به هر حال مطرح بوده است. و حاج آقا هم در بعضی از یک جایی تعبیر دارند که از نحوه سؤال پرسی های یزید کناسی پیدا است که یک فقیه مبرّزی بوده است خیلی سؤآلات ریز و دقیقی سؤآل می کند. حاج آقا در کتاب نکاح جلد 11 صفحه 4007 درس شماره 431 دارند یزید کناسی در این روایت سؤالات متعددی کرده است که معلوم می شود که اون فقیه مبرّزی بوده است. از نحوه سؤال پرسی های یزید کناسی هم که شما ببینید خیلی سؤالات ریزه کاری که این جور باشد چطور آن جور باشد چه طور این جور باشد. یک سؤالی هم در کافی جلد 1 صفحه 382 حدیث 1 دارد

أ كان عيسى بن مريم حين تكلّم في المهد حجّة اللّه على أهل زمانه؟

بحث این است که در همان بچگی حجت بود یا بعدا حجّت شد یک به عنوان یک دانشمند سؤآل می کند نحوه سؤال کلامی اش را ببینید چطوری سؤال کرده است. سؤالات این است که خب بچه است چطوری بچه می تواند حجت باشد نمی دانم سؤالش را ببینید خیلی روایت جالبی است و نشانگر این است که یک آدم دانشمندی دارد سؤآل می کند. سؤالات سؤالات یک شخص عادی بی سوادی که این جور چیزها سرش نمی شود نیست.

سؤال:

پاسخ: بله خب مجموعه سؤالاتی را که یک شخص می کند متفاوت هست با سؤالاتی که

خب این هم این روایت. روایت بعدی کافی جلد 7 صفحه 76 که همین روایت مفصل ارث هست. ابنک اولا بک من ابن ابنک کی کی همین جور یکی یکی مصداق های مختلف را امام علیه السلام برای او بیان می کند که شاید خود همین هم مؤید همین است که یک نوع مرجعیتی داشته است که به آن مراجعه می کرده اند و نیاز بوده است که تک تک این موارد را بداند که همین در تهذیب جلد 9 صفحه 268 وارد شده است در اختصاص صفحه 333. کافی جلد 8 صفحه 333 حدیث 535 هم روایت چهارم هشام بن سالم است که تعویل الآیه صفحه 167 و همچنین تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه 349 حدیث 220 این روایت در آن نقل شده است. روایت بعدی روایت پنجم غیبت نعمانی صفحه 163 حدیث 2 هست که مثل آن در 228 حدیث 8 هست. بعدی اش روایتی هست که جمیل بن صالح نقل می کند که کافی جلد 8 صفحه 155 حدیث 144 هست بعدی اش روایت علی بن رئاب هست. که روایت این است تهذیب جلد 8 صفحه 90 این روایت این است

لَا تَرِثُ الْمُخَيَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَيْئاً فِي عِدَّتِهَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا مِنْ سَاعَتِهَا

مخیره ظاهرا اینگونه که در ذهنم هست یعنی کسی که خیار از فسخ معامله فسخ خیار فسخ دارد و خیار فسخش را اعمال می کند و از طلاق نمی گیرد زن گاهی اوقات در بعضی از موارد خیار دارد خیار فسخ که اعمال می شود زن از همان لحظه منقطع می شود. که این روایت قطعه ای از یک روایت مفصل تری است که به اصطلاح راوی آن را تکه تکه کرده است. ولی تکه تکه کردن جالبی هم هست. روایت اصلی اش این است این تکه این بود

لَا تَرِثُ الْمُخَيَّرَةُ مِنْ زَوْجِهَا شَيْئاً فِي عِدَّتِهَا لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ زَوْجِهَا مِنْ سَاعَتِهَا

روایت اصلی این است که

لَا تَرِثُ الْمُخْتَلِعَةُ وَ الْمُخَيَّرَةُ وَ الْمُبَارِئَةُ وَ الْمُسْتَأْمَرَةُ فِي طَلَاقِهَا هَؤُلَاءِ لَا يَرِثْنَ مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئاً فِي عِدَّتِهِنَّ لِأَنَّ الْعِصْمَةَ قَدِ انْقَطَعَتْ فِيمَا بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِنَّ مِنْ سَاعَتِهِنَّ

چهار طایفه است این چهار طایفه را یک طایفه اش که کأنه مورد نیاز بوده است را جدا کرده است و قطعات مختلف روایت را نسبت به او جدا کرده است. حالا به تناسبات یاد چیز افتادم ما پریروز اقواممان مرحوم شده بودند تلقینش را من خواندم یکی از مشکلات تلقین خواندن وقتی زن هست مذکر و مؤنث هایش را جور کردن و حواس آدم جمع است که این هم در واقع روایت را چون چهار تکه بوده است آن تکه هایش را تکه های مختلفش را چگونه جفت و جور کنند عبارت های مفرد و جمع بودنش را چه طوری چیز کردن. یک بنده خدایی بود دیدم دارد تلقین می خواند می گفت تبارکِ و تعالی گفته بودند که کِ ها را می گفت تبارکِ و تعالی و امثال اینها بلد نبود!

این مجموعه روایاتی که یزید کناسی دارد خب من به نظرم اگر کسی از این مجموعه روایت ها یک روایت های خاصی است از جهت کمی روایات انقدر زیاد نیست که ما مطمئن شویم که این را راوی ثقه می دانستند که ولی روایات اولا روایت های طولانی ای است روایت های ویژه ای است عمده روایت فقیه است خاص است امثال اینها اگر کسی مدعی شود که از مجموع اینها ما مطمئن می شویم که این راویان او را ثقه می دانستند که این روایت های فقهی الزامی خاص را از او نقل کرده اند گزاف نیست ولی خب دیگر یک مقداری ذوقی به نظر می رسد که،

سؤال

پاسخ: ببینید حالا من توضیح دهم در مورد این مطلب. در مورد اکثار اولا نکته اول بگویمن یک بحث این است که در جلسه دیروز هم اشاره کردم آن را می خواهم دنبال کنم. آیا اکثار ما می خواهیم از آن استفاده کنیم که راوی او را ثقه می دانسته است یا مستقیما وثاقت راوی را می خواهیم اثبات کنیم؟ اگر وثاقت مروی عنه عند الراوی را بخواهیم اثبات کنیم باید روی هر راوی که دست می گذاریم اکثار داشته باشد. بنابراین فرض کنید یک نفر اگر مثلا 50 روایت داشته باشد. این 50 روایت را 20 نفر نقل کرده باشند هر نقل یکی دو تا روایت نقل کرده باشد که در مورد هیچ راوی ای کثرت نداشته باشد. این مشکل است طبیعتا نمی شود گفت که این راوی آن را ثقه می دانسته است. از آن باب مشکل است. ولی یک تقریب دیگری این است که در واقع چون معمولا روایات برای عمل نقل می شده است این که راوی اول این را با قرینه خارجی اعتبارش برایش ثابت شده باشد راوی دوم اعتبارش ثابت شده باشد راوی سوم اینها مستبعد هست ما ممکن است بگوییم که از مجموع اینها این مطلب استفاده می شود که فی الجمله بعضی از راوی ها این را ثقه می دانستند. فی الجمله بعضی از راوی ها به جهت وثاقت او را چیز هستند. این هم یک روش دیگری هست غیر از آن دو روش. یک موقعی ما دست می گذاریم می گوییم که این راوی خاص او را ثقه می دانسته است آن یک بحث است. یک بحث دیگر این است که ما می گوییم که از مجموع روایت هایی که این مجموع روات نقل کرده است فی الجمله می فهمیم که بعضی از روات این را ثقه می دانستند. این اگر اینگونه باشد اگر همه این راوی ها ثقه باشند، به درد می خورد. ولی اگر همه این راوی ها ثقه نباشند فرض کنید 20 راوی اینجا وجود دارد. 20 راوی مثلا 10 تا ثقه است و 10 تا ثقه نیست. می گوییم فی الجمله بعضی از راوی ها این را ثقه می دانستند. حالا این بعضی ها شاید بعضی غیر ثقه باشند. ولی اگر همه راوی های شخص ثقه باشند. از این 20 نفر هر 20 نفرشان ثقه باشند. هر 20 نفرشان ثقه باشند. اینجا این به درد می خورد برای اینکه اثبات شود فی الجمله بعضی از اینها ثقه می دانستند اما اگر آن جایی که بعضی از اینها ثقه نمی دانستند باید برویم راه حل دیگر. آن راه حل که بگوییم از این همه روایاتی که افراد مختلف نقل می کند ما کشف می کنیم مستقیما وثاقت را. نه از راه وثاقت عند الراوی آن دیگر راه دیگر است. بنابر این ما اینجا سه روش داریم. یک روش اثبات وثاقت مروی عنه در نزد یک راوی معیّن. این یک روش. یک روش اثبات وثاقت مروی عنه در نزد فی الجمله بعضی از رواتشان. که این روش دوم مبتنی بر این است که همه راوی های اطراف تردید ثقه باشند یا تعداد زیادی که مطمئن باشیم که در آن تعداد زیاد. یعنی آن افرادی که اطراف تردید ما هستند در آن اطراف تردید همه باید ثقه باشند. افرادی که ما مطمئن هستیم که آنها این را ثقه می دانستند همه اطراف تردید باید ثقه باشند. اگر جاهایی که افراد زیادی از راویان ثقه باشند آن اطراف تردید ما آن مجموعه ثقات می تواند باشد. یک روش دیگر هم هست که نه مستقیما ما بخواهیم وثاقت را اثبات کنیم. اثبات وثاقت مستقیم به راحتی نیست. آن یک مقداری چیزش به اصطلاح حجم شاید روایت بیشتری نیاز داشته باشد. تضعیف نباید شده باشد. آن مدلش فرق دارد. تضعیف اگر ما بخواهیم مستقیم وثاقت را اثبات کنیم یکی از مقدماتش هم عدم ذکر تضعیف است. در نتیجه اگر آن روش را دنبال می کنیم با تضعیفات معارضه نمی کند. من خودم روشم این است که در جاهایی که وثاقت یک راوی از طریق اکثار ثابت می شود این وثاقت را بر تضعیفات صریح ائمه رجال هم مقدم می دارم ولی این در صورتی هست که ما از او اثبات وثاقت عند الراوی را کنیم. چون راویان افراد نزدیکتری به او هستند قول آنها هم بر قول ائمه رجال مقدم است. اگر روش ما برای اثبات توثیق وثاقت عند الراوی باشد چون آن راوی ها معاصر و نزدیک هستند قول آنها بر قول ائمه رجال مقدم است و آن فرق دارد عرض می کنم اگر ما اثبات وثاقت عند الراوی بتوانیم بکنیم خیلی محکمتر هست راحت تر می توانیم بحث را دنبال کنیم. حاج آقا یک جایی در این بحث اشاره می کنند می فرمایند که تمام کسانی که از یزید کناسی نقل کرده اند ثقات هستند. این قیدی که ایشان می آورد تمام کسان با توجه به این توضیحی که دادیم می توانیم اینگونه توضیح بدهیم که تمام کسان وقتی ثقه هستند اگر ما بخواهیم بگوییم که فی الجمله این ما اثبات می فهمیم که بعضی از راویان این را ثقه می دانستند این به درد می خورد. وقتی همه راویان از یزید کناسی ثقه هستند این به درد می خورد. من به نظرم اکثار روایت اجلا در مورد یزید کناسی تام هست ولی خب دیگر در حدی نیست که نشود در آن مناقشه کرد و دغدغه، یک مقداری به هر حال این مطلب ذوقی است. عدد 13 هم که رسیده است که خیلی مهم است و این هم یک مطلب. خب اما اگر بحث اکثار روایت اجلا به تنهایی هم کافی نباشد به ضمیمه وقوع در کتاب های مفتی به مثل کافی و فقیه و قسم اول تهذیب یعنی آنهایی که به آن فتوا می دهند حالا من مراجعه نکردم ببینم که تهذیب این روایت ها را در کجا آورده است من فقط فهرست تهیه کردم ولی تک تکش را نگاه نکردم احتمال می دهم در همان قسم هایی که به آن فتوا می دهد هم روایت یزید کناسی را آورده باشد. این است که با وقوع در کتب مفتی به آن هم تأیید می شود و آن هم مطلب خوبی است و امثال اینها. به علاوه آن را هم اضافه کنیم به بحث قاعده مشاهیری که قدحی در حق آنها وارد نشده است این قاعده مشاهیر این که یزید کناسی از مشاهیر بوده است صغری اش را یکی با نحوه مثلا آن روایتی که اصحاب می آمدند و از او سؤال می کردند امثال اینها ممکن است از آن راه ها کسی مشهور بودن یزید کناسی را اثبات کند ولو خودش نقل می کند پیدا است که دیگران به این نقل کردن او گیر نمی دادند که یک همچین چیزی را چطور نقل می کنی و امثال اینها. اینها از باب چیز نیست جمع قرائن است. اینها نمی خواهیم به تک تک اینها به عنوان یک دلیل تعبدی خاص ما استشهاد کنیم. این یکی از ملاحظه خود روایات نحوه روایات و امثال اینها. یکی از عبارت دارقطنی شیخ من شیوخ الشیعه. از آن عبارت دارقطنی در حق برید کناسی که گفتیم همین یزید کناسی باید باشد به آن عبارت که اصلش هم مال گفتیم باید مال ابن عقده باشد بنابر این ابن عقده نمی دانم دارقطنی و امثال اینها این را به عنوان شیخ من شیوخ الشیعه می شناختند که مشهور بودن در آن چیز هست.

سؤال:

پاسخ: نه من الشیعه در بعضی از جاها دارقطنی از چیز هم نقل می کند من الشیعه نقل می کند ولی شیخ من شیوخ الشیعه نمی گوید.

سؤال:

پاسخ: شیخ من شیوخ ببینید حالا بگذارید من یک عبارت دیگری از دارقطنی که نقل کرده است این در یادداشت های من هست برای شما بخوانم همین ببینید

برید الکناسی من شیوخ الشیعه مما الروتی عن أبی جعفر أبی عبد الله علیه السلام بعدی اش برید ابوت خازم مولا عبد الرحمن القسیم من الشیعه. آن یکی را من شیوخ الشیعه تعبیر کرد. ادامه هم هست پشت سر هم هست دومی را من الشیعه تعبیر کرده است. این جور نیست که مجرد اینکه مثلا در کتاب های آنها چیز باشد من شیوخ الشیعه تعبیر کند. این علی القاعده ابن عقده تعبیر من شیوخ الشیعه تعبیر کرده بوده است. شیخ طوسی اصلا بنای آوردن عبارت های ابن عقده را ندارد. کتاب ابن عقده خیلی مفصل بوده است. می گوید در ذیل هر ترجمه به اصطلاح روایات شخص را آورده است چه کرده است خیلی کتاب مبسوطی بوده است شیخ تقریبا فقط عنوان های رجال ابن عقده را منتقل کرده است. اطلاعات رجال ابن عقده اصلا منتقل نشده است در فهرست چیز.

سؤال:

پاسخ: نه عرض کردم در اصحاب الصادق علیه السلام اصلا در اصحاب الصادق ایشان هیچ توثیقات نمی آورد. یعنی شیخ طوسی در اصحاب الصادق این را یک روز توضیح دادم کل توثیقات و تضعیفاتی که در کل چیز هست به 20 تا نمی رسد. در باب اصحاب الصادق رجال شیخ در حالی که نزدیک به 3000 چیز هست. یعنی توثیق و تضعیف آن کمتر از یک درصد است. حالا دیگر آنجا یک شخصی بوده است عشقش کشیده است مثلا خیلی برایش قریب و جالب بوده است آن اطلاعات و امثال اینها آورده باشد آنها دیگر یک مقداری ذوقی بوئده است که چطور شده است که آنها را آورده است آنها را باید پرسید که چطور شده است آنها را آورده است. آنها را که نیاورده است اصل است می گویم افراد کمتر از یک درصد مواردی هست که در موردشان شرح حال ذکر کرده است. حتی مجموع عبارت های مدح و ذم مجموع عبارت های مدح و ذمی که در باب اصحاب الصادق رجال شیخ هست از یک درصد کمتر است. این پیدا است که در آن باب چیز ندارد. ولی در باب های دیگر اینگونه نیست ها ولی در باب اصحاب الکاظم از باب اصحاب الکاظم توثیق و تضعیف خودش را نشان می دهد امثال اینها. خب این اما بحث قاعده مشاهیر را ما انشاء الله فردا یک مقداری توضیح بیشتری در موردش می دهم. اجازه دهید من فقط یک مقدمه ای در مورد این قاعده مشاهیر بگویم قاعده مشاهیر را در کلمات وحید بهبهانی و اینها به عنوان دلیل بر ممدوحیت راوی می گیرند. به عنوان روایت حسن می خواهند تلقی کنند ولی ممکن است ما این را دلیل بر وثاقت بگیریم با آن تقریبی که از مرحوم آقای تبریزی نقل کردیم و اینها آن یک تقریب دیگری است که من این را فردا می خواهم تفاوت این دو مبنا و اینکه این چگونه است را یک توضیحی بدهم. این عبارت خاتمه مستدرک فائده نهمش را مراجعه کنید که ایشان آنجا می خواهد بگوید که خیلی از اینهایی که اینها حسن می دانند در واقع باید اینها صحیحه بدانند و در واقع آن می خواهد بگوید این تقریباتی که اینها به عنوان حسن ذکر می کنند این تقریب در واقع بهتر این است که این تقریبات حسن تلقی نکنیم این تقریب را تقریب صحیح تلقی کنیم این را حالا انشاء الله من فردا توضیح میدهم. انشاء الله فردا بحث یزید کناسی تمام می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد